



پژوهشنامه ایرانی سیاست بین الملل، دوره ۱۱، شماره ۲، شماره پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

دوره انتشار: دوفصلنامه • شاپا چاپی: 3472-2322 • شاپا الکترونیک: 3402-2717

doi <https://doi.org/10.22067/irlip.2022.72548.1154>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۳

تحولات قطب بندی نظام بین الملل و امنیت خاور میانه (۱۹۸۰-۲۰۲۱)

علی اسمعیلی^۱، محمد علی شهر یاری^۲، محمد پارسا^۳

چکیده

خاور میانه، منطقه‌ای پیچیده، با ساختاری درهم تنیده و متکثر از ساختار نظام بین الملل است که دربرگیرنده امنیت منطقه و همچنین، زمینه ساز روابط بین الملل دولت‌ها در آینده است؛ از این رو، هدف پژوهش حاضر، پاسخ به این پرسش است که «دگرگونی قطب بندی‌ها در نظام بین الملل در بازه زمانی ۱۹۸۰-۲۰۲۱ چه تأثیری بر مناقشات و امنیت خاور میانه داشته است؟» می توان گفت، منطقه خاور میانه با توجه به شرایط داخلی و همچنین، ساختار نظام بین الملل، با یک ناامنی فراگیر و همه جانبه روبه رو است؛ بنابراین، این گونه مناطق نمی توانند در بعد امنیتی، از تأثیر نظام بین الملل بر سوگیری‌ها، سیاست‌ها، و راهبردهای خود جلوگیری کنند. در دوره کنونی نظام بین الملل، این تأثیر گذاری بر زیر نظام خاور میانه بسیار ویژه بوده است. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می دهد که با محو نظام دوقطبی در سال ۱۹۹۱ و ظهور نظام تک قطبی به رهبری آمریکا، خاور میانه دچار آشوب سیستمی شده است، و نظام تک قطبی (آمریکا) در سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۲۱ بیش از نظام دوقطبی (آمریکا و شوروی) در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۰ بر ایجاد منازعه و جنگ در خاور میانه تأثیر گذار بوده است. گسترش عمق و دامنه بی ثباتی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی در خاور میانه، یکی از پیامدهای چنین وضعیتی است. روش انجام پژوهش حاضر، توصیفی تحلیلی و مبتنی بر به کارگیری منابع کتابخانه‌ای است.

مقاله پژوهشی

واژگان کلیدی:

امنیت، امنیت ملی، ساختار نظام بین الملل، نئورالیسم، خاور میانه

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، بوشهر، ایران (نویسنده مسئول)، aliesmaeili2004@gmail.com ORCID0000-0002-4856-3035

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، بوشهر، ایران mohammadalishariari@iaubushehr.ac.ir

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، بوشهر، ایران persa.mohammad002@gmail.com ORCID0000-0001-8718-540



۷۹

تحولات قطب بندی
نظام بین الملل و
امنیت خاور میانه
(۱۹۸۰-۲۰۲۱)

The Impact of Changes in the Polarization Structure of the International System on the Middle East Security (1980-2021)

Ali Esmaeili⁴, Mohammad Ali Shahryari⁵, Mohammad Parsa⁶

Abstract

Middle East; Complex regions, with an intertwined structure and the structure of the international system, which includes the security of the region as well as the foundation of international relations of states in the future. The aim, therefore, is to answer the question of what effect the polarization developments in the international system between 1980 and 2021 have had on the conflicts and security of the Middle East? It can be said that the Middle East region is facing a pervasive and comprehensive insecurity due to the internal situation and the structure of the international system, so such regions can not, in terms of security, the impact of the international system on their orientations, policies and strategies. To prevent. In the current era of the international system, this influence on the Middle East sub-system has been very special. The findings of this study are based on the fact that with the disappearance of the bipolar system in 1991 and the emergence of the US-led unipolar system, the Middle East has experienced systemic turmoil, and the monopoly system (US) in 1991-2021 more than the bipolar system (America and the Soviet Union) In the years 1980-1991, he was influential in creating conflict and war in the Middle East. The expansion of the depth and scope of political, social, economic, and cultural instability in the Middle East is one of the consequences of such a situation. The research method is descriptive-analytical and using library resources.

Keywords: Security, National Security, International System Structure, Neorealism, Middle East

4 . Assistant Professor of Political Science, Islamic Azad University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran (Corresponding Author) aliesmaeili2004@gmail.com

5 . Assistant Professor of Political Science, Islamic Azad University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran, mohammadalishariari@iaubushehr.ac.ir

6 . Graduated the Political Science of Islamic Azad University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran parsamohammad002@gmail.com



۸۰

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

مقدمه

تغییر و تحول در نظام بین‌الملل، همواره عامل اصلی پویایی سیاست بین‌الملل و توازن‌ها و بلوک‌بندی‌ها در عرصه روابط میان دولت‌ها و مناطق بوده است. محیط سیال نظام بین‌المللی، عامل اصلی نبود قطعیت در راهبرد پژوهشی متخصصان و تصمیم‌سازان سیاست خارجی است. در این چارچوب، به نظر می‌رسد تغییرات ساختاری و درون‌سیستمی می‌تواند بر مناطق نیز تأثیرگذار باشد. زیرنظام‌های منطقه‌ای، بخشی از اجزای سازنده نظام بین‌المللی هستند که تغییرها در آن می‌تواند بسیاری از بازیگران منطقه را به خود درگیر کند و پای بازیگرانی از مناطق دیگر را نیز به آن منطقه بکشد. در نتیجه چنین روندی، جدای از درگیری بازیگر یا بازیگران رده‌اول ساختار نظام، که همواره به‌عنوان عامل مداخله‌گر هر زیرنظام منطقه‌ای در آن زیرنظام حضوری مداخله‌گرانه دارند، بازیگران منطقه‌ای نیز می‌توانند در آن نظام منطقه‌ای و به‌واسطه تأثیرپذیری از ساختار و نظام بین‌المللی، به‌منزعه کشیده شوند. خاورمیانه، یکی از زیرنظام‌های منطقه‌ای نظام بین‌المللی است که افزون‌بر تأثیرگذاری بر نظام بین‌الملل، خود نیز از آن تأثیر می‌پذیرد؛ به‌گونه‌ای که در بیشتر موارد، این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری به‌شکل‌های مختلف مناقشه، جنگ، و بی‌ثباتی نمود پیدا می‌کند. آنچه تاکنون خاورمیانه را از نقاط دیگر جهان متمایز کرده است، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری عمده بر ساختار نظام بین‌الملل بوده که توانسته است نگاه بسیاری از بازیگران بین‌المللی را به‌خود جلب کند.

هنگامی که مسائل را از زاویه نظام بین‌الملل تحلیل می‌کنیم، در واقع با رهیافت سیستمی و کلان به تحولات نگریسته‌ایم. در چنین وضعیتی، نحوه توزیع قدرت میان واحدها و بازیگران (قطب‌بندی)، شکل نظام و دگرذیسی‌های آن را نمایان می‌کند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، نظام بین‌المللی دچار دگرگونی‌هایی شد که خاورمیانه نیز به‌شدت از آن تأثیر پذیرفت. به‌هرروی، تغییر در ساختار نظام بین‌الملل همواره در قالب دگرگونی‌هایی در کشورهای متفاوت منطقه خاورمیانه نمایان شده است. خاورمیانه به‌لحاظ ژئوپلیتیک، یک خرده‌نظام بین‌المللی به‌شمار می‌آید و آن را یک کلیت در نظر می‌گیرند و در نتیجه، هویتی متمایز برای آن قائل می‌شوند. هم‌سویی با ساختار نظام بین‌الملل، عامل مهمی در نقش‌پذیری بازیگران در خاورمیانه به‌شمار می‌آید که دولت‌های کنونی به‌خوبی از آن برای بالا بردن قدرت منطقه‌ای و نقش جهانی خود بهره می‌برند. در دوران استقرار نظام بین‌الملل دوقطبی و جنگ سرد، زیرنظام خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای راهبردی در رقابت دو ابرقدرت نقش اصلی را ایفا می‌کرد و امنیت در این منطقه بیشتر تحت تأثیر فضای دوقطبی و جنگ سرد بود. در این دوره، امنیت خاورمیانه به‌شدت از رقابت اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا در سطح کلان تأثیر می‌پذیرفت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دوقطبی در سال 1991، نظام بین‌الملل شاهد ظهور نظام تک‌قطبی به‌رهبری ایالات متحده بود که در مقایسه با نظام دوقطبی،



تأثیرات متفاوتی بر امنیت خاورمیانه داشته است. اگر در نظام دوقطبی، کشورهای خاورمیانه به دلیل رقابت آمریکا و شوروی برای نفوذ در خاورمیانه، نوعی آزادی عمل داشتند، ولی با استقرار نظام تک‌قطبی به‌رهبری آمریکا، این آزادی عمل از بین رفت و کشورهای یادشده با محدودیت بیشتری در اتخاذ راهبردهای خود روبه‌رو شدند که این خود بر امنیت و ناامنی در منطقه تأثیر مستقیمی داشت. در نوشتار حاضر، پرسش این است که «کدام نوع قطب‌بندی‌ها در نظام بین‌الملل در بازه زمانی 1980-2021 بیشترین تأثیر را بر ایجاد منازعه و جنگ در خاورمیانه داشته‌اند؟» در راستای پاسخ‌گویی به این پرسش، این فرضیه مطرح شده است که نظام تک‌قطبی (آمریکا) در سال‌های 1991-2021 بیش از نظام دوقطبی (آمریکا و شوروی) در سال‌های 1980-1991 در ایجاد منازعه و جنگ در خاورمیانه تأثیرگذار بوده است.»

۱. چارچوب نظری پژوهش

مقبولیت رفتارگرایی در روابط بین‌الملل از دهه 1950 سبب پذیرش رویکرد سیستمی به‌جای چارچوب‌های تجویزی و نهادی شد و به‌عنوان رویکردی برای مطالعه تعاملات پیچیده دولت‌ها، مقبولیت یافت؛ بنابراین، نظام بین‌الملل به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین روابط بین‌الملل مطرح شد (Enaami Alamdari, 2017, 47). اگر در روابط بین‌الملل، رویکرد سیستمی اتخاذ نکنیم، نظام بین‌المللی تنها حاصل جمع کنش‌های متقابل دولت‌ها خواهد بود، ولی رویکرد سیستمی، تحلیلگران را تشویق می‌کند تا اصول تبیین‌کننده و شکل‌بندی خاص روابط موجود میان ملت‌ها را شناسایی کنند. این رویکرد بر این فرض استوار است که برخلاف پیچیدگی و آشفتگی حاکم بر انبوه کنش‌های متقابل، ساختارهایی وجود دارد که بر پایه آن‌ها می‌توان نظام بین‌الملل را توصیف و رفتار یکایک دولت‌ها را تبیین کرد (Enaami Alamdari, 2017, 47)؛ بنابراین، عنصر اصلی در تبیین علت و نحوه اعمال نفوذ کشورها بر یکدیگر، نظام بین‌الملل است، ولی برای شناخت نحوه تأثیرگذاری نظام بین‌الملل بر رفتارها یا برای تبیین قانونمندی‌های رفتاری، به‌عنوان پیش‌شرط، باید نظم یا شکل ساختاری نظام بین‌الملل که روابط بازیگران آن بی‌قاعده و نامنظم نیست، شناخته شود (Karami, 2004, 82). نظام بین‌الملل، محیطی است که در آن واحدهای سیاست بین‌الملل فعالیت می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیت‌ها، و خواسته‌های واحدهای یادشده از نظام بین‌المللی تأثیر می‌پذیرد (Jamshidi, 2008, 786). درباره نظام بین‌الملل، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. دسته نخست، نظریه‌پردازانی مانند دیوید سینگر و کاپلان هستند که موضوع را از دیدگاه رفتارگرایی محض بررسی کرده‌اند. دسته دوم، نظریه‌پردازانی همچون والتز و هالستی که از منظر نواقح‌گرایی (نئورئالیسم) وارد بحث شده‌اند؛ و سوم، نظریه‌پردازانی چون والرشتاین که موضوع را با نگرش اقتصادی تحلیل کرده‌اند و اخیراً نیز سازه‌انگاران یا تکوین‌گرایانی چون الکساندر ونت که از دیدگاه اجتماعی به این موضوع پرداخته‌اند (Amini & Zabihi, 2011, 104). در پژوهش حاضر، به‌منظور بررسی



موضوع پژوهش از نظریهٔ نئورئالیسم بهره برده‌ایم. نئورئالیسم، تلاشی است برای علمی کردن رئالیسم و می‌توان گفت، آمیزه‌ای از متغیرهای رئالیسم سیاسی و رئالیسم اقتصادی (مرکاتیلیسم و نئومرکاتیلیسم) است. نئورئالیست‌ها بسیاری از مفروضه‌های رئالیست‌ها را می‌پذیرند، اما استدلال می‌کنند که ریشهٔ جنگ و صلح در ساختار نظام بین‌الملل نهفته است. زمانی که در اواخر دههٔ 1970، رئالیسم مورد اتهام‌های تند و عریان نئولیبرال‌ها از یک سو و تهاجم گستردهٔ نظریه‌های مارکسیستی از سوی دیگر قرار گرفت، نظریهٔ نئورئالیسم برای پاسخ‌گویی به آن‌ها شکل گرفت. بی‌تردید، کنت والتز، مؤثرترین نظریه‌پرداز رئالیسم ساختاری است. به نظر او، بهترین نظریه‌ها در سطح تحلیل سوم (نظام بین‌الملل) مطرح می‌شوند. او نظریه‌های سطح اول (سطح فردی) و دوم (سطح ملی) را تقلیل‌گرا می‌داند. در واقع، والتز در پی این بود که نظریه‌هایی در قالب رئالیسم ولی در سطح سوم ارائه دهد. وی در کتاب معروف خود، دو مفروضهٔ اساسی دارد؛ نخست اینکه دولت‌ها، خودمحور یا خویش‌بین هستند. فرض بعدی والتز این است که دغدغهٔ اصلی دولت‌ها، امنیت است؛ زیرا، تعقیب اهداف دیگر تنها زمانی معنا دارد که اطمینان از بقا وجود داشته باشد (Waltz, 1979, 91). با توجه به این دیدگاه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که اگر قدرت و توانایی بازیگران سیاست بین‌الملل دگرگون شود، ساختار نظام بین‌الملل نیز متحول می‌شود. این تحول، پیامدهای گسترده‌ای برای همهٔ دولت‌های موجود در آن نظام و نیز مناطق تابعه دارد و در چارچوب تغییر سیستمی، موجب تغییر در الگوهای رفتاری دولت‌ها و ایجاد الگوهای رفتاری جدید می‌شود (Haji Yousefi, 2005, 36). معمولاً مهم‌ترین شکل‌های تغییر و تحول در نظام بین‌الملل عبارتند از:

1. تغییر اشکال نظام: که بر محور ماهیت بازیگران اصلی آن استوار است؛
2. تغییر قواعد نظام: یعنی بازتوزیع قدرت، تحول موقعیت بازیگران، و تغییر هنجارها؛
3. تغییر تعاملات: به معنای تحول فرایندها میان بازیگران (Moineddini & Rezapour, 2008, 331).

از مجموعهٔ این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که والتز، بنیان‌گذار رئالیسم ساختاری، برای زدودن اتهام‌های جدی از ساحت رئالیسم، با مطرح کردن نظریهٔ ساختارگرایی، به ایرادهای بنیادین لیبرال‌ها، مارکسیست‌ها، و نظریه‌پردازان انتقادی پاسخ داد و در واقع، نظریهٔ ساختارگرایی وی، منشأ فهم ساختار نظام بین‌الملل شد. به نظر والتز، ساختار به معنای اجزای تشکیل‌دهندهٔ یک پدیده است؛ به گونه‌ای که ترتیب قرار گرفتن اجزا در کنار هم، به نتیجهٔ خاصی بینجامد (Waltz, 1979, 91). به بیان روشن‌تر، دولت‌ها در نظام بین‌الملل، وظیفهٔ ایجاد دولت رفاهی و امنیت را خود به‌عهده دارند و تلاش برای دستیابی به این هدف، به ایجاد هرج و مرج در نظام بین‌الملل کمک خواهد کرد. همچنین، مشخص شد که ساختار نظام بین‌الملل، یکی از عوامل اصلی مؤثر بر رفتار دولت و در واقع، کانون اصلی درک تحولات سیاست بین‌الملل است؛

زیرا، با تحول در شکل ها و ساختار نظام بین الملل، الزامات، مقدرات، و محدودرات جدیدی بروز می کند که می تواند بر رفتار کشورها تأثیرگذار باشد (Enaami Alamdari, 2017, 48). در این میان، منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از نظام های منطقه ای، از این اصل متقن خارج نیست و ساختار نظام بین الملل، چه در گذشته و چه در آینده، بر رفتار آن تأثیر گذاشته و خواهد گذاشت.

۲. یافته های پژوهش

۱-۲. اهمیت خاورمیانه در دوران جنگ سرد (۱۹۹۱-۱۹۸۰)

با شکل گیری نظام دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم، خاورمیانه به دلیل جایگاه ویژه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک خود، از رقابت میان دو ابرقدرت در امان نماند و به نخستین پرونده مطرح شده در شورای امنیت که محل اختلاف شدید آمریکا و شوروی بود، تبدیل شد. در ادامه به دلایل اهمیت خاورمیانه از دید دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در سال های ۱۹۹۰-۱۹۸۰ که به عبارتی مرحله آخر جنگ سرد بود، اشاره می شود.

۱. منابع انرژی: در اختیار داشتن حجم عظیم ذخایر انرژی، به ویژه نفت، که موتور محرکه اقتصاد جهان، به ویژه غرب بود و تسلط بر این منابع، بسیار اهمیت داشت (Energy Exploration & Exploitation, 2001, 261-262).

۲. تسلط بر نقاط راهبردی منطقه: قرار داشتن دو تنگه مهم باب المندب، هرمز، و کانال سوئز در خاورمیانه که افزون بر پیوند دادن سه قاره آسیا، آفریقا، و اروپا، نقش مهمی در انتقال جریان انرژی به اقتصاد جهان داشت؛

۳. همجواری با خاک اتحاد جماهیر شوروی: همسایگی منطقه خاورمیانه با سرزمین اتحاد جماهیر شوروی، از طریق ایران و ترکیه - که دومی در اردوگاه غرب قرار داشت - به یکی از منابع تنش بین دو ابرقدرت تبدیل شده بود؛

۴. دسترسی به بازار خاورمیانه: خاورمیانه، یکی از بازارهای بزرگ مصرف محصولات صنعتی و غذایی در جهان بود. افزون بر این، این منطقه به محلی برای فروش گسترده تسلیحات دو ابرقدرت تبدیل شده بود؛

۵. امنیت اسرائیل: منازعه اعراب-اسرائیل، یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف دو ابرقدرت بود، که اتحاد جماهیر شوروی در این منازعه از اعراب و آمریکا از اسرائیل حمایت می کرد.

۲-۲. اهمیت خاورمیانه پس از جنگ سرد (۲۰۲۱-۱۹۹۱)

با فروپاشی شوروی، پایان نظام دوقطبی، و آغاز نظام تک قطبی به رهبری ایالات متحده، این منطقه همچنان اهمیت خود را حفظ کرد؛ وابستگی اقتصاد جهانی به ذخایر انرژی این منطقه کاهش نیافت و ایالات متحده برای تسلط بی قید و شرط خود بر این منطقه، اقدامات زیر را انجام داد:

1. انعقاد پیمان نظامی با شش کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس؛
2. ایجاد یک شبکه دفاعی و فرماندهی در منطقه مانند تشکیل ناوگان پنجم نظامی آمریکا در دریای سرخ و خلیج فارس و ایجاد مرکز فرماندهی نظامی آمریکا در قطر (Jafari Valdani, 2009, 54).
3. برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید: پیامد مهم این کنفرانس، انعقاد توافق صلح اسلو بین حکومت خودگردان فلسطین و اسرائیل و پیمان صلح اسرائیل-اردن بود (ISNA, 2021).
4. در سه دهه پس از پایان جنگ سرد از سال 1991 تا 2021، خاورمیانه جایگاه مهم خود را در نظام بین‌الملل حفظ کرد و امنیت خاورمیانه متأثر از هژمونی ایالات متحده بود؛ هرچند در دو دهه اخیر، هژمونی این کشور در منطقه با چالش‌های امنیتی‌ای از سوی ایران و متحدانش و گروه‌های سلفی-جهادی روبه‌رو شده است، ولی ایالات متحده همچنان برتری و سیادت خود را در منطقه حفظ کرده است.

۳-۲. دگرذیسی ساختار نظام بین‌الملل و امنیت خاورمیانه

اساساً رفتار دولت‌ها و آنچه به مناسبات خارجی و تلاش برای حفظ یا بسط امنیت ملی مربوط می‌شود را می‌توان به سه روش، بررسی و تحلیل کرد که عبارتند از: (1) از طریق تمرکز بر فعالیت‌های افرادی که در مورد سیاست کشورها تصمیم می‌گیرند (تصمیم‌گیرندگان)؛ (2) کمک به اوضاع و احوال داخلی کشورها، از جمله نقش گروه‌های ذی‌نفوذ، ایدئولوژی ملی، افکار عمومی، نیازهای اقتصادی و سیاسی (وضعیت داخلی)؛ (3) از رهگذر نظام حاکم بین‌المللی و محیطی که کشورها در آن زندگی می‌کنند (Hassanpour & Mousavi, 2017, 117). در این مقاله سعی کرده‌ایم با بررسی ساختار نظام بین‌الملل و نقش قدرت‌های جهانی و سطح تحولات آن، مسئله امنیت در خاورمیانه را بررسی کنیم؛ زیرا، قدرت در نظام بین‌الملل، یعنی میزان نفوذ و تأثیرگذاری بر تحولات و این میزان تأثیرگذاری می‌تواند عامل مهمی برای ایجاد تمایز میان دولت‌ها باشد؛ بنابراین، نظام بین‌الملل، ساختاری متشکل از سلسله‌مراتب قدرت‌ها است. قدرت و سازوکار توزیع آن، موجب دگرگونی موقعیت بازیگران می‌شود که نتیجه آن، تحول در نظام بین‌الملل است. به بیان روشن‌تر، کیفیت توزیع قدرت، نوع ساختار نظام بین‌الملل را مشخص می‌کند. در نظام بین‌الملل، چگونگی توزیع توانمندی‌ها در میان واحدها، عامل تمایز دولت‌ها است و همین توزیع است که مشخص می‌کند، هر یک از واحدها چه جایگاهی دارند (Enaami Alamdari, 2017, 54). اگر توانمندی‌ها میان دو بازیگر توزیع شده باشد، نظام دوقطبی و اگر قدرت‌های بزرگ پرشماری وجود داشته باشند، نظام چندقطبی است (Vaezi, 2010, 76). در واقع، دلیل اهمیت بررسی نظام بین‌الملل این است که درصدد توضیح و حل کردن چالش‌ها و بحران‌های بین‌المللی یا سامان دادن به آن در

پرتو مسئله نظم است که با بررسی تحولات نظام بین‌الملل از گذشته تاکنون امکان‌پذیر است.

۱-۳-۲. نظام دوقطبی و امنیت در خاورمیانه (۱۹۹۰-۱۹۴۵)

به‌طور کلی، درک تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر امنیت منطقه، اصلی است که مقامات منطقه‌ای خاورمیانه به نیکی از آن آگاهند و در مسیر این فهم، در پی تعامل با بازیگران هستند. در مرحله نخست، خاورمیانه بر پایه نظام موازنه قدرت، بیشتر زیر نفوذ انگلیس و فرانسه بود؛ اما پس از پایان جنگ جهانی دوم و قدرت‌گیری تدریجی آمریکا و شوروی، این دو کشور واحدهای موجود در عرصه نظام بین‌الملل را با عنوان بلوک غرب و بلوک شرق بین خودشان تقسیم کردند. تعاملات منطقه‌ای نیز بر پایه نظم جدید شکل گرفت؛ به این معنا که ساختار دوقطبی، الگویی از منازعه و همکاری را که ویژه این ساختار بود، در خاورمیانه ایجاد کرده بود (Ikenberry, 2003, 207-209). ابرقدرت‌ها در نظام دوقطبی و در مناطقی مانند خاورمیانه، بیشتر تابع الگوی مداخله دوجانبه بودند و همین شرایط، این منطقه را در مقاطع گوناگون دچار بحران می‌کرد و می‌توان گفت، تعاملات خاورمیانه به شدت تابع مناسبات ابرقدرت‌ها بوده است. در نظام دوقطبی، بازی میان دو ابرقدرت، بازی حاصل جمع جبری صفر بود و واحدها (مانند دولت‌های خاورمیانه) دارای دو انتخاب برای کسب حمایت و تضمین امنیت از خارج بودند؛ اما با فروپاشی شوروی، این دو ویژگی دگرگون شد (Ikenberry, 2003, 207-209). در نظام دوقطبی، خاورمیانه 1) به دو بخش طرفدار یا دشمن آمریکا و شوروی تقسیم شده بود؛ 2) درون خرده‌نظام خاورمیانه، دولت‌ها به رادیکال و معتدل تقسیم شده بودند؛ 3) بسیاری از موضوعات منطقه‌ای به شکلی با رقابت دو ابرقدرت پیوند خورده بودند (مانند منازعه اعراب و اسرائیل، جنگ داخلی لبنان، و...). به این ترتیب، واحدها (کشورها) می‌توانستند اتحاد خود با ابرقدرت‌ها را تغییر دهند (برای نمونه عراق). افزون‌بر این، در نظام دوقطبی، کشورهای خاورمیانه دارای دو انتخاب بودند، اما با تغییر نظام دوقطبی به تک‌قطبی، پویاها نیز دگرگون شد و در نتیجه این تغییر ساختاری، نظام متقارن خاورمیانه نیز دچار دگرگونی شد (Ikenberry, 2003, 207-209). پویاها میان واحدهای تشکیل‌دهنده خرده‌نظام خاورمیانه در زمان ساختار دوقطبی این‌گونه بود که از یک سو، کشورهای عربی در مقابل اسرائیل صف‌بندی کرده بودند و از سوی دیگر، در میان خودشان اختلاف وجود داشت؛ به این شکل که برخی چون الجزایر، عراق، لیبی، یمن جنوبی، و سوریه کشورهای رادیکال و بقیه کشورها، معتدل بودند.

۲-۳-۲. نظام تک‌قطبی و امنیت در خاورمیانه (۲۰۲۱-۱۹۹۱)

با فروپاشی شوروی در سال 1991 (1370 شمسی) و در نتیجه، پایان گرفتن جنگ سرد، آمریکا که خود را پیروز این جنگ می‌دانست، مدعی ایجاد یک نظم نوین جهانی شد که می‌توان آن را نوعی نظام تک‌قطبی متصلب (انعطاف‌ناپذیر) دانست (Haji Yousefi, 2004, 217-219). بر پایه این دیدگاه، تغییر نظام بین‌الملل (تغییر سیستمی) به گونه‌ای عمیق بر سیاست خاورمیانه

تأثیرگذار بوده است؛ زیرا به طور کلی، تغییر نظام بین الملل، موجب ایجاد شرایط جدید خودیاری یا همکاری‌های متقارن میان دولت‌های یک خرده نظام مانند خاورمیانه و شکل‌های جدید همکاری غیرمتقارن مانند همکاری با ابرقدرت‌ها می‌شود. این شرایط، سبب بروز برخی اتفاق‌های نامتقارن و سرانجام، سبب ایجاد یک الگوی جدید همکاری و منازعه میان واحدها (درون خرده نظام خاورمیانه) می‌شود. طبیعی است که با تغییر شکل و ماهیت نظم جهانی، تعاملات و پویای‌های منطقه‌ای نیز در مناطق گوناگون، از جمله خاورمیانه، تغییر کند (Martin, 2004, 396-397). به لحاظ پویای‌های منطقه‌ای، بی تردید خاورمیانه دیگر مانند دوران جنگ سرد، تحت تأثیر رقابت‌های دو ابرقدرت نیست، اما این موضوع، به این معنا نیست که منطقه، پویایی کاملاً مستقل از رویدادهای نظام بین الملل داشته باشد (Martin, 2004, 396-397). به بیان روشن‌تر، پایان جنگ سرد، موجب شد که بازیگران منطقه خاورمیانه، قدرت مانور کمتری برای دگرگونی خرده نظام منطقه‌ای یا محیطی که در آن زندگی می‌کنند، پیدا کنند. از یک سو، آمریکا تلاش می‌کند، هژمونی خود را بر نظام بین الملل تحمیل کند و از سوی دیگر، دولت‌های منطقه نیز تنها به پویای در سطح نظام بین الملل محدود نبوده و تاحدودی دارای قدرت مانور هستند. پس از فروپاشی شوروی و طرح نظم نوین جهانی آمریکا، خاورمیانه بیشتر از نقاط دیگر جهان، دچار دگرگونی شده است و اکنون کشورهای داخل آن در صحنه بین المللی بسته به میزان توانایی، از استقلال شکننده‌ای برخوردارند (Martin, 2004:396-397).

به نظر می‌رسد، پس از فروپاشی شوروی و طرح نظم نوین جهانی از سوی آمریکا و نیز رویداد یازده سپتامبر، خاورمیانه به عنوان یک خرده نظام منطقه‌ای بیشتر دچار دگرگونی شده و این امر باعث شده است که نظریه پردازان مسائل منطقه‌ای، توجه بیشتری به جایگاه، مناسبات، تعاملات، و پویای‌های این منطقه (درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) داشته باشند. در حالی که نظام دوقطبی و جنگ سرد بر امنیت ملی منطقه خاورمیانه تأثیر گذاشته بود و بیشتر تهدید نظامی و بعد خارجی امنیت مورد توجه قرار گرفته است، پس از جنگ سرد، کشورهای منطقه خاورمیانه از آزادی عمل بیشتری برخوردار شده و منابع تهدید که بیشتر بعد خارجی داشت، به بعد داخلی تغییر پیدا کرده است (Liu, 2010, 67). ساختار امنیت نظام بین الملل در دوره جنگ سرد، به دلیل حضور دو ابرقدرت اصلی، از وضوح و شفافیت بالایی برخوردار بود؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را به پیروی از برژینسکی، ساختاری ساده و دربردارنده چهار مدار زیر معرفی کرد: "مدار نخست: بازیگران مرکزی که ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را به مثابه دو قطب اصلی منظومه سیاست بین الملل دربر می‌گیرد (Eftekhari, 2005, 39)؛

"مدار دوم: بازیگران پیرامونی که به تعبیر کیسینجر، «همکاران اصلی قلب‌ها» به شمار آمده و نزدیک‌ترین نوع مناسبات را با بازیگران مرکزی دارند (کیسینجر، 1381، 38). داگ اچ کلایز،



این دسته از بازیگران را به دو گروه اصلی تقسیم و از آنها به عنوان متحدان راهبردی آمریکا و شوروی یاد کرده است (Eftekhari, 2005, 39):

" مدار سوم: بازیگران حاشیه‌ای (میانی) که به‌طور مشخص، در ساختار امنیت بین‌الملل جایگاهی برای آنها تعریف نشده و موضوع رقابت بازیگران مرکزی و پیرامونی برای جذب به یکی از دو قطب هستند. این دسته از کشورها در دو دسته اصلی قرار می‌گیرند: نخست، آن‌هایی که داعیه بی‌طرفی و عدم‌تعهد دارند؛ و دوم، کشورهایی که از اهمیت راهبردی برخوردارند، اما به دلیل تأثیر پذیری از مؤلفه‌های گوناگون قدرت، هنوز توسط یکی از قلب‌ها، فتح نشده‌اند و زیر سلطه در نیامده‌اند؛

" مدار چهارم: بازیگران بیرونی را دربر می‌گیرد که به دلایل پرشماری از جمله بعد جغرافیایی، فقر اقتصادی شدید، یا نداشتن حداقل مزایای طبیعی اولیه، از حیطة ملاحظات راهبردی (اولیه) قدرت‌های مطرح، خارج هستند و کمترین ارزش را برای جذب به اردوگاه یکی از دو قطب دارند. این شرایط باعث شده است که به تعبیر فرید زکریا، از حاشیه امنیتی بالایی برخوردار باشند (Eftekhari, 2005, 39).

با توجه به ساختار چهارحلقه‌ای یادشده می‌توان خاورمیانه را منطقه‌ای مهم بر روی مدار سوم به‌شمار آورد؛ زیرا، 1) دارای موقعیت ژئوپلیتیک منحصر به فردی است که آن را برای هر دو قطب جذاب می‌کند؛ 2) از سرمایه‌های طبیعی اولیه مهم و راهبردی‌ای (چون نفت و گاز) برخوردار است که در معادلات قرن بیستمی، دسترسی به آن‌ها ارزش بالایی داشت؛ 3) دارای عمق راهبردی قابل توجهی است (Huntington, 2003, 30-39)؛ به گونه‌ای که نزدیکی آن به اتحاد جماهیر شوروی، سبب شده بود که هر دو ابرقدرت تلاش کنند، به نوعی حضور خود را در آن تثبیت کرده و گسترش دهند؛ 4) این منطقه به دلیل شاخص‌های کلی‌ای چون تعداد کشورها، جمعیت، و جوانی نیروها از جذابیت‌های اقتصادی منحصر به فردی برخوردار شده بود که آن را به یک بازار سودآور اقتصادی تبدیل می‌کرد و به همین دلیل، جریان سرمایه و تولید قدرت مادی بیشتر، در هر دو اردوگاه غرب و شرق، خاورمیانه را منطقه‌ای حساس و باارزش ارزیابی می‌کردند که دسترسی به آن برای توسعه و افزایش قدرت، کاملاً ضروری است.

بررسی سیاست‌های مداخله‌جویانه قدرت‌های برتر در خاورمیانه و رقابت شدید بین آن‌ها برای جذب این منطقه، دلالت بر این دارد که: «خاورمیانه در طول دوران جنگ سرد، مهم‌ترین منطقه بر روی مدار بازیگران حاشیه‌ای به‌شمار می‌آمد که هیچ بازیگر دیگری را نمی‌توان با آن مقایسه کرد» (Eftekhari, 2005, 40). گفتنی است، نظریه پردازان منطقه‌ای برای تبیین روابط میان خرده‌نظام‌ها و نظام کلان بین‌المللی، سه دیدگاه را مطرح می‌کنند: 1) نظام‌های منطقه‌ای به‌طور کامل، تابع نظام بین‌المللی هستند؛ 2) نظام‌های منطقه‌ای به‌طور کامل، تابع نظام بین‌المللی نیستند، بلکه بین هر یک از آن‌ها نوعی تعامل و وابستگی متقابل وجود دارد، اما میزان تأثیر پذیری



آن‌ها به امکانات، توانایی‌ها، و جایگاه دولت‌های موجود در داخل یک خرده‌نظام منطقه‌ای در ساختار بین‌المللی بستگی دارد؛ (3) نظام‌های منطقه‌ای، دارای نوعی استقلال عمل از ساختار نظم بین‌المللی هستند (کمپ، 1383، 519). بر پایه دیدگاه نخست، به لحاظ تاریخی، ترتیبات و نظم منطقه‌ای در خاورمیانه در طول قرن بیستم، تابع موازنه بین قدرت‌های بزرگ و صاحب‌نفوذ در خاورمیانه بوده است. این نظم در چند مرحله پیش از جنگ جهانی دوم (در قالب نظام قیومیت)، پس از جنگ جهانی دوم (در قالب نظام دوقطبی)، و سرانجام، پس از پایان جنگ سرد (رشد تدریجی نظام تک‌قطبی) شکل گرفته است (Ikenberry, 2003, 207-209). بر این اساس، به نظر می‌رسد، تغییر فضای جهانی سبب تغییر گفتمان جاری در عرصه جهانی شده و فرصت جدیدی را برای منطقه خاورمیانه به وجود آورده است. همان‌گونه که اشاره شد، تغییر در ساختار نظام بین‌الملل در منطقه خاورمیانه، خود را در قالب دگرگونی‌هایی در کشورهای متفاوت منطقه خاورمیانه نشان داده است و تغییر نظام سیاسی در مصر و همچنین، ایجاد بحران‌های سیاسی در سوریه، فلسطین، عراق، افغانستان، و لبنان، نتیجه آن است. طبیعی است که این تغییر بر متحدان منطقه‌ای این کشورها تأثیرگذار است (Irdiplomacy, May 23, 2011).

در هر دوره‌ای، بر پایه نحوه توزیع توانمندی‌ها، یک نوع قطب‌بندی در نظام بین‌الملل وجود دارد؛ هنگامی که توانمندی‌ها به گونه‌ای تقریباً برابر میان چند بازیگر توزیع شده باشند، گفته می‌شود که نظام، چندقطبی است؛ هنگامی که میان دو بازیگر توزیع شده باشند، نظام، دوقطبی و به همین ترتیب، زمانی که بیشتر توانمندی‌ها در اختیار یک بازیگر باشد، نظام، تک‌قطبی است. تا پیش از جنگ جهانی دوم، نظام بین‌الملل چندقطبی بود. پس از این جنگ، به شکل دوقطبی درآمد، و سرانجام، با فروپاشی شوروی در اوایل دهه 1990، حالت تک‌قطبی به خود گرفت. در دوران استقرار نظام دوقطبی، شاهد جنگ‌ها و درگیری‌های پرشماری (از سال 1980 تا 1991) بودیم که شامل جنگ شوروی در افغانستان (1979-1989)، جنگ عراق و ایران (1980-1988)، حمله اسرائیل به لبنان (1982)، و حمله عراق به کویت (1990) می‌شود. با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی در سال 1991، برتری آمریکا در نظام بین‌الملل شروع شد. در ابتدای این دهه، ایالات متحده آمریکا با بهره‌برداری سیاسی از برتری خیره‌کننده نظامی خود در نبرد آزادسازی کویت در سال 1991، تا شروع به کار دولت جدید در آمریکا در سال 1993، یکه‌تازی خود را بر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به نمایش گذاشت که این وضعیت را می‌توان در نقش‌آفرینی منحصر به فرد ایالات متحده در پرونده‌های عراق، لاکربی، و سومالی در شورای امنیت و همچنین، برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید در سال 1992 مشاهده کرد. با شکست جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن دموکرات‌ها در سال 1993، نظام تک‌قطبی تداوم یافت، ولی دموکرات‌ها به جای یکجانبه‌گرایی



به رهبری آمریکا (نظام تک قطبی متصلب سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳) در حل مسائل بین‌المللی به چندجانبه‌گرایی و همکاری با هم‌پیمانان و شرکای خود، به رهبری ایالات متحده (نظام تک قطبی غیر متصلب یا انعطاف‌پذیر) روی آوردند که این رویکرد تا رخداد ۱۱ سپتامبر ادامه داشت (Seifzadeh, 2001, 1-28). با رویداد ۱۱ سپتامبر و دگرگونی‌های ناشی از آن (حمله ایالات متحده به افغانستان و عراق)، شکل‌گیری نظام تک قطبی متصلب دوباره شروع شد و تا سال ۲۰۰۶ ادامه پیدا کرد. با پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸، آن‌ها به شیوه دهه ۱۹۹۰ خود در حکمروایی جهانی برگشتند و آمریکا برای حل مشکلات جهانی به رویکرد چندجانبه‌گرایی و ائتلاف‌سازی با متحدان و شرکای خود روی آورد، که به‌عنوان نمونه می‌توان به مواردی مانند توافق برجام (گروه ۱+۵ با ایران) درباره برنامه هسته‌ای ایران و توافق پاریس در مورد کاهش گازهای گلخانه‌ای در جهان اشاره کرد (Foreign Policy, January 18, 2017).

با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در ژانویه ۲۰۱۷ در کاخ سفید، سخنان، مواضع، و رفتارهای او درباره نظام بین‌الملل، عرصه بین‌المللی را ملتهب و وارد مرحله نوینی کرد. خروج آمریکا از معاهده آب و هوایی پاریس، بلا تکلیف گذاشتن پیمان نفتا، ایجاد شکاف نسبی میان آمریکا و اتحادیه اروپا و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به سبب تحمیل دیدگاه‌های خود، شروع جنگ تجاری با چین، اروپا، مکزیک، و کانادا از طریق وضع تعرفه‌های بالا بر واردات فولاد و آلومینیوم از این کشورها، تشدید فشار بر کره شمالی و کشاندن پای رهبر این کشور به میز مذاکره در سنگاپور، اعمال فشار بر متحدان آسیایی آمریکا مانند ژاپن و کره جنوبی و همچنین، اعراب متحد آمریکا برای پرداخت هزینه‌های امنیتی‌شان به آمریکا، خروج از برجام، و... (irdiplomacy, June 16, 2018) و عدم واکنش جدی دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی در مقابل اقدامات زورگویانه آمریکا نشان‌دهنده وجود نظام تک قطبی متصلب در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ در نظام بین‌الملل بود. در اینجا لازم است تأثیر نظام تک قطبی به رهبری آمریکا را بر امنیت خاورمیانه در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ بررسی و دوران اوباما و ترامپ را با یکدیگر مقایسه کنیم. هرچند بیشتر سال‌های دهه یادشده در زمان ریاست جمهوری اوباما بوده و ترامپ تنها چهار سال از این دهه بر مسند ریاست جمهوری آمریکا بوده است، ولی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ با سیاست خاورمیانه‌ای اوباما تفاوت‌هایی داشته است که در ادامه بررسی شده است.

۱) در اواخر سال ۲۰۱۰، با آغاز ناآرامی‌های داخلی در تونس و سرنگونی رژیم حاکم بر این کشور، امواج گسترده‌ای علیه رژیم‌های فاسد و مستبد در سرتاسر جهان عرب شکل گرفت که از شمال آفریقا تا حاشیه خلیج فارس را درنوردید و در برخی از کشورها سبب سرنگونی رژیم حاکم و در برخی دیگر، موجب جنگ داخلی شد. رویکرد ایالات متحده در دوران اوباما، به‌عنوان قدرت هژمون در خاورمیانه، در مقابل این تحولات، متفاوت بود. در بحرین

به دلیل استقرار ناوگان پنجم آمریکا در این کشور، از سرکوب شدید مخالفان حمایت کرد، در لیبی و سوریه به گونه‌ای علنی و ضمنی از شورشیان مسلح پشتیبانی کرد و در مصر و تونس از اعتراض‌های مردمی حمایت دیر هنگام کرد (Shahabi & Abbasi, 2015, 29)؛

(2) رویداد مهم دیگر در خاورمیانه در سال‌های 2011 تا سال 2021، که از پیامدهای مهم بهار عربی بود، ظهور و نقش آفرینی گروه‌های سلفی-جهادی با حمایت برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سوریه و عراق بود که دولت‌های این دو کشور را که با ایالات متحده همسو نبودند، تا آستانه سقوط پیش بردند و واکنش دولت اوپاما در مقابل این گروه‌ها، حاکی از عدم قاطعیت آمریکا برای نابودی این گروه‌ها (به منظور تأمین منافع ایالات متحده در منطقه) بود. تداوم فعالیت گروه‌های سلفی-جهادی در سوریه و عراق و اقدامات تروریستی آن‌ها در این کشورها در دوران ترامپ نیز، حکایت از رضایت ایالات متحده از تداوم آشوب و ناامنی در خاورمیانه (به منظور تضعیف رقبا و دشمنانش در این منطقه) داشت (Sadatinejad, 2016, 123-124)؛

(3) رویارویی ایالات متحده و متحدانش با ایران در منطقه، بر سر موضوعاتی چون برنامه هسته‌ای، موشکی، و سیاست‌های منطقه‌ای ایران بود. ایالات متحده در دوران اوپاما، به زعم خود، با توافق برجام، مانع بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران شد و از دستیابی این کشور به ساخت تسلیحات هسته‌ای جلوگیری کرد. ولی با روی کار آمدن ترامپ در ژانویه 2017 و خروج آمریکا از توافق برجام در مه 2018، که آن را توافقی بد می‌خواند، سیاست فشار حداکثری ایالات متحده برای توقف برنامه هسته‌ای و نفوذ منطقه‌ای ایران در زمینه‌های گوناگون، به ویژه در عرصه‌های اقتصادی و حمایت از اقدامات خرابکارانه و تروریستی اسرائیل علیه برنامه هسته‌ای و موشکی ایران و همچنین، دادن آزادی عمل به اسرائیل برای حمله به اهداف ایران در سوریه، ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد (Karami & Mousavi, 2019, 168-177) و ارتش ایالات متحده نیز به دستور ترامپ در اقدامی بی‌سابقه از منظر حقوق بین‌الملل، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران را که از عالی‌رتبه‌ترین فرماندهان نظامی ایران بود، در کشوری ثالث به قتل رساند تا مانع نفوذ بیشتر ایران در منطقه شود. این اقدام تروریستی، دو کشور را در ژانویه 2020 تا آستانه یک جنگ تمام‌عیار پیش برد و وضعیت آشفته‌ای را در روابط ایران و آمریکا از یک سو، و احتمال بروز جنگ گسترده منطقه‌ای از سوی دیگر، تا آخرین روزهای ترک کاخ سفید، رقم زد؛

(4) تفاوت مهم دیگر رویکرد خاورمیانه‌ای ترامپ با اوپاما، موضع‌گیری درباره مسئله فلسطین بود. ترامپ، با حمایت بی‌سابقه از اقدامات اسرائیل در منطقه، همچون به رسمیت شناختن حاکمیت اسرائیل بر جولان اشغالی، انتقال سفارت ایالات متحده به قدس، به رسمیت شناختن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل (Olfati & Bahramipour, 2020, 164-165) و سرانجام، اعمال فشار به متحدان عرب خود در منطقه برای عادی‌سازی روابط سیاسی و

اقتصادی‌شان با اسرائیل، در پی این بود که مسئله فلسطین را به مسئله‌ای حاشیه‌ای تبدیل کند و ائتلاف گسترده‌ای را برضد ایران و متحدانش در منطقه پدید آورد.

جدول شماره (۱). تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر امنیت خاورمیانه (۱۹۸۰-۲۰۲۱)

بازه زمانی ۱۹۹۱-۱۹۸۰: تک‌قطبی متصلب و غیرمتصلب			بازه زمانی ۱۹۹۱-۱۹۸۰: دوقطبی		
نام رخداد	سال رخداد	نام رخداد	سال رخداد	نام رخداد	قطب‌بندی در نظام بین‌الملل
تک‌قطبی غیرمتصلب	۱۹۹۱	مداخله نظامی آمریکا در کویت (دستور بوش پدر)	دوقطبی	۱۹۷۹-۱۹۸۹	حمله شوروی به افغانستان (به دستور لئونید برژنف، رهبر شوروی و مخالفت آمریکا)
تک‌قطبی غیرمتصلب	۱۹۹۵، ۲۰۰۶	حملات اسرائیل به لبنان (حمایت کلیتون و بوش پسر)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۰۱	حمله آمریکا به افغانستان (دستور بوش پسر)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۰۳	حمله آمریکا به عراق (دستور بوش پسر)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۰۳	حمله هوایی اسرائیل به سوریه (حمایت بوش پسر)	دوقطبی	۱۹۸۰-۱۹۸۸	جنگ ایران و عراق (حمایت آمریکا و شوروی از عراق)
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۰۷	حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای سوریه (حمایت بوش پسر)	دوقطبی	۱۹۸۲	حمله اسرائیل به لبنان (حمایت آمریکا و مخالفت شوروی)
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۰۹-۲۰۱۷	تداوم اشغال نظامی افغانستان (دستور اوپاما)			
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۱۰	آغاز بهار عربی در جهان عرب (واکنش متفاوت دولت اوپاما از حمایت تا مخالفت)			
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۱۱	شروع جنگ داخلی لیبی (حمایت اوپاما)	نظام دوقطبی	۱۹۹۰	حمله عراق به کویت (مخالفت آمریکا و شوروی)
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۱۱	شروع جنگ داخلی سوریه (حمایت اوپاما)			



تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۰۶، ۲۰۰۸، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴	حملات پیاپی اسرائیل به غزه (حمایت بوش پسر و اوباما)	پایان نظام دوقطبی	۱۹۹۱	فروپاشی شوروی (حمایت آمریکا)
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۱۳	ظهور گروه تروریستی داعش (حمایت اوباما)			
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۱۳-۲۰۱۷	حملات هوایی اسرائیل به سوریه (حمایت اوباما)			
تک‌قطبی غیرمتصلب	۲۰۱۵	حمله عربستان به یمن (حمایت اوباما)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۱۷-۲۰۲۱	تداوم جنگ عربستان علیه یمن (حمایت ترامپ)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۱۷-۲۰۲۱	تداوم جنگ لیبی (حمایت ترامپ)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۱۷-۲۰۲۱	تداوم اشغال نظامی افغانستان (دستور ترامپ)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۱۷-۲۰۲۱	تداوم فعالیت داعش در سوریه و عراق (حمایت ترامپ)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۱۷-۲۰۲۱	افزایش چشمگیر حملات هوایی اسرائیل به سوریه (حمایت ترامپ)			
تک‌قطبی متصلب	۲۰۲۰	ترور سردار سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه (دستور ترامپ)			

۲-۴. نظام بین‌الملل آینده و درگیری‌ها در خاورمیانه

قطب‌بندی در نظام بین‌الملل آینده، ارتباط مستقیمی با پویایی قدرت (اقتصادی و نظامی) بین قدرت‌های بزرگ جهان دارد و با توجه به توان فعلی قدرت‌های بزرگ و دگرگونی‌های پرشتاب در عرصه فناوری، می‌توان چند سناریوی احتمالی را برای آینده نظام بین‌الملل پیش‌بینی کرد که تحقق هر یک از آن‌ها بر امنیت خاورمیانه تأثیر متفاوتی خواهد داشت:

1) نظام تک‌قطبی غیرمتصلب: محتمل‌ترین نوع نظام بین‌الملل، دست‌کم تا چند سال آینده، با توجه به ادامه برتری ایالات متحده بر مهم‌ترین رقیبش (چین) در چهار مؤلفه قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی، و فرهنگی، همچنان نظام تک‌قطبی است. البته باید به این نکته اشاره کرد که ایالات متحده در زمان بایدن، رئیس‌جمهور فعلی، بار دیگر سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه اوباما را جایگزین رویکرد یکجانبه‌گرایانه آمریکا در زمان ترامپ، رئیس‌جمهور پیشین، کرده

است که عملکرد حدود یک ساله بایدن در راستای احیای برجام و مسئله گرمایش کره زمین نیز تأییدگر این موضوع است؛ از این رو، می توان این نوع قطب بندی را تک قطبی غیر متصلب یا نظام تک-چند قطبی نیز نامید. استقرار این نوع نظام، سبب تداوم وضعیت پس از جنگ سرد در حوزه امنیت خاورمیانه، تحت تأثیر هژمونی ایالات متحده، شده است؛

2) نظام دوقطبی غیر متصلب: این سناریو بر این فرض مبتنی است که با توجه به شتاب چین در مواردی همچون نرخ بالای رشد اقتصادی، افزایش تولید ناخالص ملی، رشد فناوری، افزایش چشمگیر بودجه نظامی، و ابتکار یک کمربند یک راه - که تهدید ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، و ژئواستراتژیک بسیار مهمی برای نفوذ ایالات متحده در آسیای مرکزی، خاورمیانه، و جنوب آسیا است (Gibbins, 2021, 1-6) - نظام جایگزین تک قطبی غیر متصلب، نظام دوقطبی غیر متصلب به رهبری آمریکا و چین است. تأثیر این نوع نظام بر امنیت خاورمیانه، کاهش فشار به بازیگران و قدرت های منطقه ای در نتیجه حضور و نفوذ دو ابر قدرت ایالات متحده و چین در خاورمیانه است؛

3) نظام چند قطبی: این سناریو بر این فرض مبتنی است که با توجه به دگرگونی های پرشتاب سیاسی، نظامی، و اقتصادی، قدرت های بزرگ دیگر جهان همانند روسیه، فرانسه، انگلیس، ژاپن، و احتمالاً هند، شکاف قدرت خود را با دو ابر قدرت حاکم بر نظام دوقطبی (ایالات متحده و چین) پر کرده و نظام بین الملل به نظامی چند قطبی یا همان موازنه قوا تغییر شکل می دهد. این نوع نظام با دادن آزادی عمل بسیار بیشتر به بازیگران و قدرت های منطقه ای در مقایسه با نظام دوقطبی غیر متصلب، بر امنیت خاورمیانه تأثیرگذار خواهد بود.

نتیجه گیری

خاورمیانه، منطقه ای پیچیده، با ساختاری درهم تنیده و متکثر که ژئوپلیتیک قدرت در آن نیز در وضعیت سیال و پویایی قرار دارد. در چنین منطقه ای با مجموعه ای از پیچیدگی های گسترده، تداوم و گسترش افقی و عمودی بحران امنیت در منطقه دور از انتظار نیست. اگرچه عوامل و عناصر گوناگون و پرشماری بر ایجاد، گسترش، و تداوم امنیت در منطقه خاورمیانه تأثیرگذار است، اما پژوهش حاضر، در پی بررسی قطب بندی (توزیع قدرت) در نظام بین الملل و سپس، کارکرد این شاخص مهم در تغییرات امنیت خاورمیانه بوده است. ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در سال های 1980 تا 1991، نیرومندترین کشورهای جهان بوده اند. بر پایه نظریه نئورئالیسم، ساختار (نظام بین الملل) بر رفتار کارگزار (سیاست خارجی کشورها)، محدودیت و فشار وارد می کند و ساختار رفتار کارگزار را شکل می دهد. بر این اساس، به سبب تسلط نظام دوقطبی به رهبری آمریکا و شوروی بر نظام بین الملل (ساختار)، مانع جدی ای در مقابل اقدامات دو کشور یادشده از سوی کارگزار (کشورها) وجود نداشت و هر دو کشور سعی می کردند درگیری ها و جنگ ها در جهان، به ویژه در منطقه خاورمیانه (همانند جنگ ایران و

عراق) را مدیریت و کنترل کنند. ولی با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی در سال 1991، ساختار نظام بین‌الملل تغییر کرد و نظام دوقطبی به نظام تک‌قطبی متصلب به‌رهبری ایالات متحده تبدیل شد.

دوران استقرار نظام تک‌قطبی متصلب به‌رهبری ایالات متحده در زمان بوش پدر، بیش از دو سال دوام نیاورد و با روی کار آمدن کلینتون دموکرات در ژانویه 1993، رویکرد چندجانبه‌گرایانه او در سیاست خارجی، بر نظام بین‌الملل نیز تأثیر گذاشت و در طول سال‌های 1993 تا 2000 آن را به نظام تک‌قطبی غیرمتصلب تبدیل کرد. دستاورد دولت‌های بوش پدر و کلینتون برای امنیت خاورمیانه، تثبیت هژمونی ایالات متحده در این منطقه و آزادی عمل اسرائیل به‌نماینده‌گی ایالات متحده در آن بود. در زمان بوش پسر، با وقوع رویداد یازده سپتامبر و پیامدهای ویرانگر آن در نتیجه حمله آمریکا به افغانستان و عراق، اسرائیل همچنان به‌عنوان متحد اصلی آمریکا در منطقه، آزادی عمل بسیار زیادی در برخورد با دشمنان خود در منطقه به‌دست آورد؛ به‌گونه‌ای که حمله هوایی بی‌سابقه این رژیم به سوریه، پس از جنگ اکتبر 1973 نخستین مورد در نوع خود بود و نقطه عطفی در منازعه اعراب و اسرائیل پس از جنگ سرد به‌شمار می‌آمد. به‌هرروی، سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه آمریکا تا سال 2006 ادامه پیدا کرد. اما مخالفت‌های شدید قدرت‌های بزرگ با سیاست‌های یکجانبه آمریکا در جهان و ناکامی این کشور در عراق پس از اشغال، سبب شد که آمریکا برای رسیدن به اهدافش با اکراه، تن به همکاری با قدرت‌های بزرگ جهان بدهد و نظام تک‌قطبی متصلب سال‌های 2001 تا 2006 به‌رهبری آمریکا، جای خود را به نظام تک‌قطبی غیرمتصلب، به‌رهبری آمریکا داد؛ ساختاری که تا پایان دوره اوباما همچنان بر نظام بین‌الملل حاکم بود. همچنین، در دوران استقرار نظام تک‌قطبی غیرمتصلب به‌رهبری آمریکا در دوران جرج بوش پسر و باراک اوباما، خاورمیانه همچنان در آتش جنگ و منازعه می‌سوخت. حملات اسرائیل به لبنان در سال 2006 و به‌غزه در سال‌های 2012 و 2014، گواه این مدعاست. در دوران اوباما، خاورمیانه شاهد تحولات مهمی همچون بهار ناموفق عربی، جنگ داخلی سوریه، لیبی، یمن، ظهور و فعالیت گسترده گروه‌های تروریستی سلفی-جهادی در عراق و سوریه و بی‌ثباتی سیاسی در این دو کشور بود. اما ترامپ با این استدلال که سیاست‌های دولت اوباما سبب تضعیف نقش ایالات متحده در خاورمیانه شده است، قصد داشت با استفاده از برتری آمریکا در چهار مؤلفه قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، و فرهنگی، خواسته‌های این کشور را با زور به نظام بین‌الملل تحمیل کند، و در این راستا، با خروج از معاهدات بین‌المللی به عرف بین‌المللی، معاهدات بین‌المللی و مهم‌ترین قواعد امره بین‌المللی، یعنی اصل وفای به عهد، اصل احترام متقابل و اصل حسن‌نیت، که سنگ زیرین همه معاهدات و مراودات بین‌المللی به‌شمار می‌آیند، پشت کرد. با این حال، ترامپ با چالش جدی‌ای از سوی قدرت‌های بزرگ روبه‌رو نشد. وی تحریم‌های گسترده‌ای را علیه



رقبا و حتی متحدان خود اعمال کرد و حتی برای تأمین امنیت متحدانش در سرتاسر جهان، از اروپا تا خاورمیانه و خاور دور، اقدام به باج‌خواهی کرد؛ کاری که پیش‌ازین سابقه نداشت. خاورمیانه، یکی از مهم‌ترین مناطقی بود که در دوران ترامپ، افزون‌بر تداوم سیاست‌های او‌با‌ما در موضوع‌های یمن، سوریه، و لیبی، از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا بی‌نصیب نماند؛ به‌عنوان نمونه، مواردی مانند حمایت بی‌سابقه از اسرائیل در منازعه با اعراب، خروج از برجام، ترور فرمانده نیروی قدس سپاه، و... نشان‌دهنده این است که نظام بین‌الملل در دوران ترامپ، نظام تک‌قطبی متصلب به‌رهبری ایالات متحده بوده است. نکته پایانی (بر پایه فرضیه پژوهش) اینکه در دوران استقرار نظام تک‌قطبی (1991-2021)، جنگ و نزاع در خاورمیانه بیشتر از دوران نظام دوقطبی (1991-1980) بوده است (جدول شماره 1). در تأیید این فرضیه می‌توان به حمله آمریکا به عراق در سال 2003، دو جنگ 1995 و 2006 اسرائیل با حزب‌الله لبنان، جنگ‌های پرشمار اسرائیل با حماس در سال‌های 2006، 2008، 2012، 2014، حملات هوایی بی‌شمار و بی‌وقفه اسرائیل به سوریه در جنگ داخلی سوریه، شروع و تداوم جنگ داخلی لیبی و یمن، بی‌ثباتی گسترده در مصر، تونس، و بحرین در پی ناآرامی‌های گسترده در جهان عرب، و تقابل آمریکا با ایران (ترور فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران) در منطقه، در مقایسه با منازعه و جنگ کمتر در دوران نظام دوقطبی از سال 1980 تا 1991 اشاره کرد.



References

- Amini, A., & Zabihi, R. (2011). The Structure of the International System and the Foreign Policy Mobility of the Erdogan Government in the Middle East. *Journal of Political Studies*, 4(13), 126-97. (In Persian).
- Eftekhari, A. (2005). Middle East; Secured Areas. *Quarterly Journal of Middle East Studies*, 12(3), 31-48. (In Persian).
- Enaami Alamdari, S. (2017). Transformation in the Structure of International and Analysis of Middle East Conflicts. *Political Science Quarterly*, 13(39), 45-66. (In Persian).
- Energy Exploration & Exploitation (2001). *World Oil Reserves 1948-2001. Annual Statistics and Analysis*, Vol.19, No.2&3, 261-292.
- Gibbins, J (2021). Paleo-Hegemony Vs. Neo-Hegemony: the Issue of China. *Academia Letters*, 2: 1-7. Available at: https://www.academia.edu/45082405/Paleo_hegemony_vs_Neo_hegemony_the_Issue_of_China.
- Haji Yousefi, A. M. (2004). *Iran and the Middle East: Discourses on Iranian Foreign Policy*. Tehran: Farhang Dahman. (In Persian).
- Haji Yousefi, A.M. (2005). *The Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in the Light of Regional Developments (1991-2001)*. Tehran: Office of Political and International Studies, Ministry of Foreign Affairs. (In Persian).
- Huntington, S. (2003), *America in the Contemporary World*. (M. Amiri Vahid Trans). *Political- Economic Information*, 17 (7-8), 30-39.
- Hassanpour, T., & Mousavi Munawwar, S.A. (2017). A Realistic Study of US Foreign Policy in the Middle East and the Strategy for Dealing with It. *Quarterly Journal of International Political Studies*, 2(5), 113-131. (In Persian).
- Ikenberry, G. J. (2003). *The Only Superpower; American Hegemony in the 21st Century*, (A. Fazlipour, Trans.). Tehran, Abrar Contemporary International Institute for Cultural Studies and Research. Tehran. (In Persian).
- ISNA (August 14, 2020). *The Most Important Agreements and Peace Plans Between the Arab Countries and Israel*. Available at: <https://www.isna.ir/news/99052417498>. (In Persian)
- Jafari Valdani, A. (2009). *Challenges and Conflicts in the Middle East*. Tehran: Research Institute for Strategic Studies. (In Persian).
- Jamshidi, M. (2008). *International Systems Based on Single Power: Unipolarism, Hegemony and Empire*. *Strategic Studies Quarterly*, 10(38), 785-806. (In Persian).
- Karami, A., & Mousavi, S. (2019). *Geopolitical Elements and Components of*

- Trump Foreign Policy against Islamic Republic of Iran. *Geopolitics Quarterly*, 15(55), 156-181. (In Persian).
- Karami, J. (2004). The New International System: Hegemony, Multipolar, or Unipolar. *Defense Policy*, 48, 111-81. (In Persian).
- Liu, Zh. (2010), Tension between the Islamic Middle East and the International System: A Sub-State Perspective. *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)*, 4(2), 66-84.
- Martin, G, (2004). The New Face of Security in the Middle East. (Q. Nasri, Trans.). Publishing, Tehran: Strategic Studies Research Institute. (In Persian).
- Moineddini, j., & Rezapour, M. (2008). The Implications of the Structure of International System on Regional Hegemony of Iran. *Foreign Policy Quarterly*, 22 (2), 329-372. (In Persian).
- Olfati, A., & Bahramipoor, F. (2020). Trump's Middle East Policy and the Re-Creation of Israel's Regional Policy. *Political and International Research*, 12(44), 153-169. (In Persian).
- Sadatinejad, S.M. (2016). The Role of the United States of America in the Formation of Extremist Currents in the Islamic World (A Case Study of Al-Qaeda and ISIS). *Quarterly Journal of Political Thought in Islam*, 7, 143-123. (In Persian).
- Seifzadeh, S.H. (2001). The Globalization of American Power and Foreign Policy: Intervention to Consolidate Leadership and Leadership. *Quarterly Journal of Regional Studies: Israel-Americanism*, 7, 1-28. (In Persian).
- Salimi, H. (May 23, 2011). Structural Developments in International Relations and its impact in the Middle East, *Irdiplomacy*, available at: <https://irdiplomacy.ir/fa/news/12664>. (In Persian).
- Shahabi S., & Abbasi, F. (2015). America and the So-Called Arab Spring Developments. *Foreign Policy Quarterly*, 29(2), 31-7. (In Persian).
- Soleymani, A. (June 16, 2018). The Problem of Unipolarity or Multipolarity of the World. *Irdiplomacy*, available at: <https://irdiplomacy.ir/fa/news/1977216>. (In Persian).
- Vaezi, M. (2010). The New International System and Management of International Crises. *Strategy Magazine*, 56, 42-5. (In Persian).
- Walt, S. (January 18, 2017). Barack Obama Was a Foreign-Policy Failure. *Foreign Policy (FP)*, available at: <https://foreignpolicy.com/2017/01/18/barack-obama-was-a-foreign-policy-failure>.
- Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*, New York: Random House.

